



773

گفتگوی "ویدا حاجبی" با "ناصر پاکدامن" در باره 16 آذر و جنبش دانشجویی



این روزها سالگرد "شانزده آذر، روز دانشجو" است. در سال 1332، در چنین روزی نظامیان رژیم کودتاگر آریامهری به دانشگاه تهران ریختند، در سرسرای دانشکده فنی دانشجویان را به گلوله بستند، قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی را کشتند و چندین دانشجوی دیگر را زخمی کردند.

امسال گرامیداشت این سالگرد را در شرایطی برگزار می کنیم که علیرغم سیاست سرکوب و ارباب جمهوری اسلامی، جنبش دانشجویی ایران در جست وجوی اعتلایی دیگر است.

در بزرگداشت این روز و به این مناسبت، متن مصاحبه ویدا حاجبی با ناصر پاکدامن را در اختیار علاقمندان قرار می دهیم. قسمتهایی از این مصاحبه پیش ازین در "صفحه الکترونیکی" عصر نو (16 آذر 1381) انتشار یافته است. [16 آذر 1389]

شانزده آذر ، "روز دانشجو"

جنبش دانشجویی در سالهای نهضت ملی کردن نفت

می دانیم که 16 آذر به روز بزرگداشت جنبش دانشجویی تبدیل شده و دانشجویان همواره کوشیده اند سالگرد این روز را به نشانه همبستگی و تداوم مبارزات خود برگزار کنند. شما که در واقعه 16 آذر دانشجوی دانشگاه تهران بودید چه خاطره ای از آن روز دارید؟



- "16 آذر" یعنی 16 آذر 1332، و این روزی است که سربازان ارتش کودتا به دانشگاه تهران ریختند تا از تظاهرات دانشجویان جلوگیری کنند. از در اصلی دانشگاه در خیابان شاهرضا وارد شدند و در تعقیب تظاهرکنندگان از جلوی باشگاه دانشگاه و سپس هم از جلوی دانشکده حقوق گذشتند، به دانشکده فنی که رسیدند وارد سرسرای دانشکده شدند و دانشجویان را به رگبار گلوله بستند و در نتیجه عده ای را زخمی کردند و سه دانشجو از دانشجویان دانشکده فنی را هم کشتند: مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی

در آن زمان گارد دانشگاه هنوز وجود نداشت.

- بله، حفظ نظم دانشگاه به عهده خود دانشگاه بود و چیزی به عنوان "گارد دانشگاه" وجود نداشت. فکر می کنم که "گارد دانشگاه" محصول دهه چهل باشد. یادمان باشد که دانشگاه تهران را بر اساس الگوی دانشگاههای اروپایی و خاصه فرانسوی درست کردند و از همین رو نیز از همان آغاز به موجب "قانون اجازه تأسیس دانشگاه تهران"، مصوب 8 خرداد 1312، دانشگاه "از لحاظ

اداری و مالی مستقل" بود و بهره مند از "شخصیت حقوقی". همچنانکه سنت دیرینه تمام دانشگاههای معتبر دنیاست نیروهای انتظامی و نظامی حق ورود به صحن دانشگاه را نداشتند. ورود نیروهای انتظامی به دانشگاه يك نوع تجاوز و هتك ناموس تلقی می شد. حالا نخستین بار بود که اینها به دانشگاه ریخته بودند و نخستین بار هم بود که دانشجویان در صحن دانشگاه کشته می شدند.

ممنوعیت ورود نیروهای انتظامی به دانشگاه يك توافق ضمنی بود یا يك امر قانونی؟

- ممنوعیت ورود نیروهای انتظامی به دانشگاه و مؤسسات آموزشی یکی از امتیازات مؤسسات آموزشی بود. نوعی رعایت حرمت علم و معلم و متعلم. پس ورود نیروهای انتظامی ممکن نبود مگر به تقاضای رئیس دانشگاه که او هم با رعایت ضوابط معین می توانست چنین کاری را بکند.

باید یاد آور شد که در آن زمان دانشگاه تهران بر اساس ضوابط و معیارهای اداری نسبتاً دموکراتیکی اداره می شد. مقامات دانشگاه انتخابی بود. به این معنی که رئیس هر دانشکده منتخب شورای استادان آن دانشکده بود و علاوه برین هر دانشکده یکی از اعضای خود را به عنوان نماینده دانشکده در شورای دانشگاه انتخاب می کرد. این شورا که غالبترین مرجع تصمیمگیری و سیاست گذاری دانشگاه بود از رؤسای دانشکده ها و نمایندگان منتخب استادان هر دانشکده تشکیل می شد و این شورا بود که یکی از رؤسای دانشکده ها را برای مدت سه سال به ریاست دانشگاه انتخاب می کرد. انتخاب مجدد رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده ها بلامانع بود. پس هم رؤسای دانشکده ها و هم رئیس دانشگاه انتخابی بودند و همین امر هم باعث می شد که رئیس دانشگاه از حیثیت فراوان برخوردار باشد. البته این استقلال عمل با رشد و توسعه دانشگاه بیشتر شد. تا اوایل دهه بیست، دانشگاه در عمل بخشی از وزارت فرهنگ آن زمان به حساب می آمد و از آن پس بود که خاصه با تصویب تبصره پیشنهادی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، دانشگاه از قیومت وزارتخانه ها درآمد و استقلال عمل یافت و رئیس دانشگاه دیگر مجری تمایلات و دستورات وزیر فرهنگ یا آموزش و پرورش نبود.

پس چه شد که به رغم این استقلال، نیروهای نظامی وارد دانشگاه شدند؟



- تجاوز نیروهای انتظامی به دانشگاه و کشتار دانشجویان در 16 آذر یکی از اوجهای سیاست سرکوب حکومت کودتا بود. اما شاید مسئولان امور تصور نمی کردند که اقدام ایشان چنان موجی از همدردی همبستگی با دانشجویان و نفرت به حکومت را به دنبال آورد. شورای دانشگاه تهران به کشتار دانشجویان و به ورود نظامیان به دانشگاه به شدت اعتراض کرد. دولت کودتا این اعتراض را نپسندید و همین خود باعث شد که برای "آرام کردن دانشگاه" به فکر تحکیم نفوذ دولت در دانشگاه بیفتد. و این نقطه آغازی شد برای درهم شکستن استقلال دانشگاه و کنار زدن استادان و مقامات با شخصیت و مستقل دانشگاه. نخست نحوه انتخاب رئیس دانشگاه را تغییر دادند؛ دیگر کسی نمی توانست چندین بار متوالی به ریاست دانشگاه انتخاب شود. و این به معنی جلوگیری از تجدید انتخاب دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه وقت، بود. چند ماهی بعد که موعد انتخاب رؤسای دانشکده ها رسید در دانشکده پزشکی، استادان هوادار رژیم دکتر منوچهر اقبال را کاندیدا کردند. اما دکتر فرهاد بود که نخستین رأی را آورد، او را مجبور به استعفا کردند تا اقبال برگزیده شود. حالا دیگر دکتر اقبال رئیس دانشکده بود و در نتیجه می توانست داوطلب ریاست دانشگاه بشود. اما رژیم کودتا ازین هم پیشتر رفت و در دی 1333 طرحی را به تصویب مجلس رساند که از آن پس رئیس دانشگاه به پیشنهاد وزیر فرهنگ و به فرمان شاه انتخاب شود. این چنین بود که همینکه دوره ریاست دانشگاه دکتر سیاسی به پایان رسید، دکتر اقبال رئیس دانشگاه شد (17 دی 1333). و ازین پس در دانشگاهها، انتصاب جای انتخاب را گرفت

پس می شود گفت که تبدیل شدن روز 16 آذر به روز بزرگداشت مبارزات دانشجویی، به دلیل تجاوزی است که برای اولین بار به حریم آزاد دانشگاه صورت گرفته؟

- فکر می کنم که اهمیت 16 آذر بسیار بیشتر ازینها باشد. اصلاً شاید در مقایسه با دیگر نتایج 16 آذر، اثرات آن بر استقلال دانشگاهها جنبه فرعی و ثانوی داشته باشد. 16 آذر نقطه اوجی است در ادامه جنبش ملی کردن نفت و در حرکت اعتراضی علیه کودتای 28 مرداد و رژیم کودتا. پس از کودتای 28 مرداد و به خلاف آنچه برخی می گویند، مردم به خانه هاشان نرفتند، و رژیم با حرکات اعتراضی شدیدی در سراسر کشور روبرو بود. این حرکات در تهران دو کانون یا دو محور مهم داشت: دانشگاه و بازار. از 28 مرداد تا 16 آذر 1332 تظاهرات هواداران مصدق وقفه ای بر نمی داشت. ماههای شهریور تا آذر ماههای اعتراض و اعتصاب و میتینگ و تظاهرات گسترده بود. حکومت کودتا، حکومتی لرزان بود و حتی در آن اوایل یکی از مأموران سازمان "سیا" که متخصص در "ثبات بخشیدن به حکومتهای لرزان" بود در ایران مانده بود تا به "تثبیت" رژیم کمک کند! پایه های حکومت کودتا به قدری لرزان بود که شاه که در کتاب خود می نویسد که در "میان استقبال عمومی" به ایران بازگشت، اکنون از ترس مردم اعلام می کند که در چهارم آبان مراسم برگزار نمی شود. در 21 آذر هم مراسم "روز ارتش" به همان سرنوشت مبتلی می شود!

حرکت اعتراضی دانشجویان در 16 آذر بر چه اساس و مطالباتی بود؟ آیا تنها به خاطر سفر نیکسون بود؟



- در آن هفته ها دولت کودتا با دو مسئله مهم روبرو بود: محاکمه مصدق و تجدید روابط دیپلماتیک با انگلستان. محاکمه مصدق در روز یکشنبه 17 آبان در محکمه نظامی آغاز شد و سراسر روزهای آن هفته در تب اعتراض می گذشت تا به اعتصاب عمومی در سراسر کشور در پنج شنبه 21 آبان منجر شود. رهبری همه این مبارزات با "نهضت مقاومت ملی" بود که پس از 28 مرداد از شخصیتها و نمایندگان احزاب و سازمانهای هوادار مصدق تشکیل شد تا مبارزات نهضت ملی را ادامه دهد. سراسر ایران در آن روز در اعتصاب است و در تظاهرات تهران، به نوشته روزنامه های رسمی، دهها تن زخمی و دو تن کشته می شوند. دانشجویان و دانش آموزان همه جا درین تظاهرات سهم و نقش اساسی داشتند. در دوران حکومت دکتر مصدق، ایران روابط دیپلماتیک خود را با انگلستان قطع کرده بود و اکنون که دولت کودتا می خواست هرچه زودتر مسئله نفت را "حل کند" می بایست مذاکرات درباره نفت ایران آغاز شود اما دولت انگلستان آغاز مذاکرات را منوط به تجدید روابط دیپلماتیک می کرد تا بتواند در این مذاکرات حضور مستقیم داشته باشد.

پس بازگشائی درهای سفارت فخیمه در دستور روز دولت کودتا بود. انگلیس، مظهر استعمار در راه بازگشت بود و این به معنای بطلان نهضت ضداستعماری ملی کردن نفت بود. مخالفت با تجدید روابط، عمومی و همگانی بود. در روز سوم آذر، کاردار سفارت انگلیس، دنیس رایت، وارد تهران شده بود و در 14 آذر اعلامیه مشترک ایران و انگلیس در تهران منتشر شد که خبر می داد که دو دولت تصمیم گرفته اند که روابط دیپلماتیک خود را تجدید کنند و سفارتخانه های خود را باز کنند. زاهدی نیز در پیامی رادیویی همین مطلب را اعلام کرد. روز بعد، دوشنبه 15 آذر، دانشجویان دانشگاه در اعتراض به این اقدام دولت کودتا که در حکم بازگشت پیروزمندانه قدرت استعماری انگلیس بود، به اعتراض برخاستند و در این و آن دانشکده درسها تعطیل شد و فریاد "مرگ بر کودتا"، "مصدق پیروز است" و "یا مرگ یا مصدق" از همه سو برخاست.

در روز سه شنبه 16 آذر تظاهرات دانشجویان علیه دولت کودتا و علیه تجدید رابطه با انگلستان همچنان و با شدت بیشتری در صحن دانشگاه ادامه یافت. همچنانکه گفتم نظامیان به صحن دانشگاه ریختند، در تعقیب تظاهرکنندگان تا جلوی دانشکده فنی پیش رفتند. تظاهرکنندگان به سرسرای دانشکده فنی پناه بردند و سربازان تظاهرکنندگان را به گلوله بستند و گروهی را زخمی و مجروح و شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا را کشتند.

یعنی خواست اصلی دانشجویان مخالفت با تجدید رابطه ایران و انگلیس بود؟



- مخالفت با این تجدید رابطه، مخالفت با حکومت کودتا و اعتراض به محاکمه مصدق.

این بدیهی است که در مملکتی که دوماه پیش علیه حکومتی ملی و برای درهم شکستن نهضت ضد استعماری، کودتائی صورت گرفته و حالا هم دولت کودتا می خواهد با آن قدرت استعماری تجدید رابطه کند اگر تظاهراتی در پانزدهم و شانزدهم آذر صورت می گیرد به خاطر مخالفت با این تجدید رابطه و در عکس العمل به اعلامیه روز پیش دولت باشد تا آنچنانکه بعدها مد شد و گفتند برای مخالفت با سفر نیکسون به تهران که در آن زمان هنوز اصلاً به تهران نرسیده بود.

ریچارد نیکسون در آن موقع معاون رئیس جمهور آمریکا، ژنرال آیزنهاور، بود و سفری را از خاور دور شروع کرده بود و قرار هم بود که چند روزی بعد روز 18 آذر به تهران بیاید و سه روز بعد هم ایران را ترک کند. نیکسون که بعدها در اواخر دهه شصت میلادی به ریاست جمهوری رسید در آن زمان، مثل همه معاونان رؤسای جمهور آمریکا، در خارج از آن کشور، شخصیت آنچنان شناخته شده ای نبود که در تهران دانشجویان دانشگاه به خاطر او نهضت نفت و کودتا و مصدق و انگلیس را فراموش کنند و پیشاپیش علیه ورودش به ایران تظاهرات ترتیب دهند!

به نظر شما به چه دلیل این شایعه این قدر قوت گرفته که حرکت اعتراضی دانشجویان علیه سفر نیکسون بوده؟

- ببینید، این شایعه یا این روایت که در واقع قلب تاریخ است محصول عملکرد دو سلسله

از عوامل است. نخست حزب توده است که در طی همه آن سالهای جنگ سرد و به تبعیت از استراتژی عمومی احزاب مسکوئی، آمریکا را همه جا دشمن اصلی می دانست و هیچ مبارزه ای را اگر علیه آمریکا نبود اصیل و واقعی نمی دانست. در جهان بینی اردوگاهی آنها، هر که با آنها نبود علیه آنها بود و دکتر مصدقی که آمده بود تا صنعت نفت را در سراسر ایران ملی کند چون با آنها نبود پس حتماً با دشمنان آنها یعنی آمریکاییها بود. در ایران آن زمان هم تنها صنعت نفتی که وجود داشت همانی بود که در دست يك شرکت انگلیسی یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران بود که 50% سهامش به دولت انگلیس تعلق داشت که در آن زمان قدرت مسلط استعماری در ایران بود. در تمام طول حکومت دکتر مصدق، حزب توده در نشریات مخفی و علنی خود هم ملی کردن نفت را خواست آمریکا می دانست و هم دولت را به سازشکاری و همدلی با آمریکا متهم می کرد و در هر فرصتی هم تظاهرات ضد آمریکائی به راه می انداخت که مهمترین آنها در 23 تیر 1330، روز ورود هریمن، فرستاده ترومن، رئیس جمهور آن زمان آمریکا، به تهران بود. حالا گفتن این که 16 آذر به مناسبت آمدن نیکسون بود نوعی حقانیت بخشیدن به آن "حادثه آفرینی" هم بود. بعد هم یادمان باشد که حزب توده از آغاز جنبش ملی کردن نفت به مخالفت با آن برخاسته بود و در تمام طول حکومت مصدق هم با حکومت او مخالفت کرده بود، حالا اگر نمی گفتند که شانزده آذر به خاطر سفر نیکسون است چه می گفتند؟ اگر این را نمی گفتند باید می گفتند که دانشجویان به دعوت طرفداران مصدق یعنی نهضت مقاومت ملی و برای اعتراض به تجدید روابط با انگلستان دست به اعتراض و تظاهرات زده بودند. که گفتن چنین حرفی برای چنان حزبی با آن سابقه ممکن نبود.

دسته دوم از عوامل را باید در جو سالهای اواخر دهه 30 جست و جو کرد. در این سالها مبارزه با آمریکا، به ویژه به دلیل جنگ ویتنام، یکی از محورهای هویت ساز همه نیروهای چپی بود که به میدان می آمدند. برای اینان هم يك 16 آذر ضد آمریکایی با تظاهرات ضد نیکسونی از هر جهت مناسبتر بود تا 16 آذری که به خاطر اعتراض به کودتا و تجدید روابط با انگلستان و در امتداد نهضت ملی کردن نفت صورت گرفته بود!

درباره دلایل و علل 16 آذر و مطالبات دانشجویی در آن هنگام، به اندازه کافی سند و مدرک وجود دارد و از جمله نشریات و روزنامه های نیمه مخفی و حتی علنی وابسته به نهضت ملی مقاومت است که آن زمان هنوز منتشر می شدند.

آیا سه ماه پس از کودتای 28 مرداد، هنوز روزنامه ها می توانستند چنین اخباری را بازتاب دهند؟



- باید یادمان باشد که محدود کردن روزنامه ها یکروزه صورت نگرفت. به تدریج دامنهٔ سانسور گسترش یافت. ماههای اول پس از کودتا هنوز از سوی هواداران نهضت ملی مقاومت و یا هواداران حزب توده روزنامه هایی در می آمد که هرکدام چند روز یا چند هفته دوام می آوردند و در طول این حیات کوتاه خود، حرفهایی می زدند. علاوه برین روزنامه های دیگر هم هنوز کاملاً مهار نشده بودند و پس اخبار در مطبوعات به نوعی منعکس می شد. اگر توجه کنید در ماههای آبان و آذر 32 شرح محاکمهٔ مصدق در محکمهٔ بدوی نظامی به صورت نسبتاً کامل در روزنامه ها چاپ شد اما در اردیبهشت 33 که دادگاه تجدید نظر تشکیل شد در روزنامه ها تقریباً مگر گاهی و آن هم چند سطر دربارۀ جریان این دادگاه نوشته نمی شد! . سرکوب و کشتار 16 آذر چنان تأثیر منفی بر جای گذاشت که دولت نتوانست مانع از اشاعهٔ اخبار آن بشود و خاصه پیامدهای این رویداد در روزنامه ها انعکاس وسیعی یافت و از جمله تا ده دوازده روز بعد، همینطور آگهیهای برگزاری مجالس ختم و اعلانهای تسلیت و همدردی بود که در روزنامه ها چاپ می شد.

آیا جریانهای معین سیاسی و یا تشکلهای معین هم رسماً ابراز همدردی می کردند؟

آنچه واقعاً چشمگیر است همبستگی دانش آموزان دبیرستانها و حتی دبستانهای تهران و دیگر شهرهای بزرگ است. اصناف بازار و کسبه هم از طریق درج آگهیهای تسلیت با بازماندگان و با دانشجویان دانشگاه تهران همدردی و همبستگی می کردند.

در 22 آذر که مراسم شب هفت سه دانشجو در امامزاده عبدالله برگزار می شد مأموران انتظامی از ترس تجمع مردم، امامزاده را محاصره کردند که از ورود مردم به صحن امامزاده جلوگیری کنند. درگیری شدیدی پیش آمد و عده ای مضروب و مجروح شدند. فریادهای "یا مرگ یا مصدق"، "مرگ بر کودتا" و "مرگ بر شاه" از هر سو بلند بود. مراسم همراه با تظاهرات عظیمی برگزار شد.. پس از 16 آذر دانشگاه چند هفته ای تعطیل شد

پس از واقعهٔ 16 آذر، دانشگاه را دولت تعطیل کرد یا دانشجویان بودند که به عنوان اعتراض کلاسها را تعطیل کردند؟

- البته دولت ادعا می کرد که دانشگاه را تعطیل کرده است ، ولی در واقع دانشجویان اعتصاب کرده بودند. اگر به روزنامه های آن زمان نگاه کنید يك روز اعلام می شود که دانشگاه باز شده است و روز بعد می نویسند که دانشگاه هنوز تعطیل است. چرا که دانشجویان سر کلاسها حاضر نمی شدند. دانشگاه بالاخره دو هفته بعد، شنبه 28 آذر، شروع به کار کرد.

واکنش مقامات دانشگاه در برابر ورود نیروهای نظامی و کشتار سه دانشجو چگونه بود؟

- شورای دانشگاه رسماً به دولت اعتراض کرد و این تجاوز به حریم دانشگاه را محکوم کرد. همانطور که پیش ازین گفتم 16 آذر واقعهٔ مهمی در تاریخ دانشگاه بود. پس ازین بود که دولت تصمیم گرفت که مقررات اداری دانشگاه را عوض کند و انتخابی بودن رؤسای دانشکده ها و رئیس دانشگاه را از میان بردارد و همهٔ مقامات دانشگاهی را انتصابی کند.

مگر شورای دانشگاه چه کرده بود؟



- آنچه آن روزها بین ما دانشجویان شایع شده بود این بود که شورا به اتفاق آراء به دولت نامه ای نوشته و اعتراض کرده . دولت کودتا هم که ازین عکس العمل شورا هیچ خوشش نیامده، فشار آورده که دانشگاه نامه را پس بگیرد و یا اعضای شورا امضاهایشان را پس بگیرند. می گفتند که بعضی از اعضای شورا هم تسلیم شده اند و امضای خودشان را پس گرفته اند. شایع بود که دکتر عمید، رئیس دانشکده حقوق، ازین جمله بوده است. البته که راست و دروغ این شایعات معلوم نمی شد! باید بگویم که دکتر سیاسی، رئیس وقت دانشگاه، هم در خاطراتش که پس از انقلاب منتشر شد، از اعتراض شورای دانشگاه و نارضایتی و خشم شاه و دولت صحبت می کند و می نویسد که به زاهدی که اعتراض کردم که با این وحشی بازیها من دیگر قادر به اداره دانشگاه نیستم بی هیچ تأسفی جواب داد که دولت راساً دانشگاه را اداره خواهد کرد!

می دانیم که در سالهای 28 و 29 حزب توده نقش مهمی در سازماندهی اعتراضها و تظاهرات دانشجویان داشت. آن طور که شما می گوئید در سالهای 30 تا 32 نهضت ملی و طرفداران مصدق نقش اصلی را داشتند. این گذر به فراگیر شدن هواداران نهضت ملی و دکتر مصدق چگونه پیش آمد؟

- تاکنون صحبت ما درباره 16 آذر 1332 بود. درین مقطع محور اصلی فعالیتهای دانشجویی مخالفت با کودتا و هواداری از نهضت ملی و همدردی با مصدق بود.

آن زمان قسمت عمده دانشجویان کشور در دانشگاه تهران درس می خواندند. دانشگاه تبریز چند سالی بود که تأسیس شده بود و در اصفهان و شیراز و مشهد هم هنوز دانشگاهی به وجود نیامده بود. در تهران علاوه بر دانشگاه که هفت هشت هزار دانشجو داشت هنرسترای عالی هم بود که شاید یکی دو هزار دانشجو داشت. در سال تحصیلی 31-32، یعنی در سال آخر حکومت مصدق، دانشجویان طرفدار او بر فضای سیاسی دانشگاه چیره شدند. به همین دلیل منطقی بود که در ماههای پس از 28 مرداد، نیروی طرفدار مصدق توانست مهر خودش را بر حرکات دانشگاه بزند. دیگران هم به دنبال این موج حرکت می کردند. حزب توده هم که از آغاز جنبش ملی شدن نفت هم با ملی شدن مخالفت کرده بود و هم با حکومت مصدق، حالا دیگر در وضعی نبود که بتواند حرکتی را رهبری کند. هنر حزب توده درین خلاصه می شد که از تشکیل جبهه واحد حرف بزند و یا احیاناً در تظاهرات بکوشد که صفوف خود را با دادن شعارهای ضد سلطنتی و ضد امریکائی مشخص کند. آن داستان پردازی درباره تظاهرات 16 آذر علیه آمدن نیکسون هم یکی از محصولات آن سیاست است.

در آن زمان اعتراضها و حرکتهای دانشجویی چگونه شکل می گرفت؟ آیا سازمانهای دانشجویی جزئی از سازمانهای مادر به حساب می آمدند؟

- اگر کمی به عقب برگردیم می بینیم که دانشگاه تهران از بدو تأسیس در 1313، در دوره رضا شاه، شاهد حرکات دانشجویی بوده است. انور خامه ای در خاطرات خود از اولین اعتصاب دانشجویان دانشکده فنی صحبت میکند. پیش از آن هم در میان دانشجویان اعزامی به اروپا کسانی بودند که به فعالیتهای صنفی و سیاسی پرداختند و به این جهت هم به "غضب" اولیای سرپرستی دچار شدند و به ایران باز گردانده شدند. اما پس از شهریور 20 است که فعالیت دانشجویان بیش از پیش نظم و تدوام پیدا می کند. در انتخابات مجلس چهاردهم (آذر - دی 1322)، دانشجویان دانشگاه تهران حضور بارزی داشتند و برای انتخاب این یا آن کاندیدا فعالیت کردند. در 13 اسفند 1323 مصدق که در مجلس چهاردهم، نماینده تهران بود پس ازینکه می بیند که مجلس نمی خواهد به اعلام جرم علیه علی سهیلی، نخست وزیر اسبق، رسیدگی کند اعلام می کند که "این مجلس دزدگاه است" و به قهر و اعتراض به خانه خود می رود که دیگر در مجلس شرکت نخواهم کرد. دو روز بعد گروهی از دانشجویان دانشگاه به منزل او می روند و او را به مجلس باز می گردانند. در برابر مجلس مأموران انتظامی تیراندازی می کنند و چندین تن زخمی می شوند و یک نفر هم کشته.

یکی از هدفهای دانشجویان، به دست آوردن حق تشکیل سازمان دانشجویی بود. از اواسط دی 1324، دانشجویان دانشکده های علوم و ادبیات (که در آن موقع در عمارت نزدیک بهارستان قرار داشت) می خواستند انتخابات بکنند و اتحادیه صنفی تشکیل بدهند که با مخالفت "اولیای امور" دانشگاه روبرو شدند. ناگزیر دست به اعتصاب زدند و پس از چندی، این

اعتصاب به دانشکده های دیگر هم سرایت کرد و همگانی شد و تا 6 بهمن که شورای دانشگاه با خواسته های دانشجویان موافقت کرد به طول انجامید.

در همان سالها، احزاب و سازمانهای سیاسی نیز به فعالیت در میان دانشجویان توجه مستمر داشتند و نشانه آن مقالاتی است که در روزنامه های ایشان درباره دانشگاه و مسائل دانشجویی و یا به قلم دانشجویان منتشر می شود. یکی از نمونه های این توجه انتشار هفته نامه "بشر برای دانشجویان" از سوی حزب توده ایران است که از فروردین 1325 آغاز به انتشار کرد.



در موقع انتخابات مجلس پانزدهم در زمستان 1325 بار دیگر دانشجویان دانشگاه تهران به صحنه آمدند. رئیس دولت وقت، قوام السلطنه، همه تمهیدات را به کار بسته بود تا وکیلان مورد علاقه خود را از صندوقها در آورد. مبارزه با این رفتار دولت موضوع روز بود. برخی از نیروهای سیاسی چون حزب توده انتخابات را تحریم کردند و برخی دیگر که عمدتاً در حول و حوش دکتر مصدق گرد آمده بودند به دخالتهای دولت در انتخابات اعتراض می کردند و خواهان آزادی انتخابات بودند. این دو خط سیاسی هم در میان دانشجویان منعکس می شد.

در 15 دی ماه گروه کثیری از دانشجویان به عنوان اعتراض به نحوه انتخاب و ترکیب انجمن نظارت بر انتخابات به راهپیمایی به سوی دربار دست زدند. در میان راه، چماقداران حزب قوام السلطنه، حزب دموکرات، به دانشجویان حمله بردند و عده زیادی را مضروب و مجروح کردند. دانشجویان به اعتراض به این اعمال و برای تأمین آزادی انتخابات به اعتصاب عمومی دست زد و این اعتصاب چند هفته ای ادامه داشت.

در 23 خرداد 1327 که مجلس به نخست وزیری عبدالحسین هژیر ابراز تمایل کرد، دانشجویان دانشگاه در صفوف منظم به سوی مجلس (میدان بهارستان) حرکت کردند و با نمایندگان مجلس دیدار کردند تا مخالفت خود را با نخست وزیری هژیر اعلام کنند. عده کثیری از بازاریان و اصناف و طبقات مختلف هم به همین منظور در میدان بهارستان گرد آمده بودند. پلیس برای متفرق کردن تظاهرکنندگان به صفوف ایشان حمله برد و کار درگیری به تیراندازی انجامید. عده ای زخمی و بازداشت شدند.

در 7 بهمن 1327 عباس اسکندری در مخالفت با قرارداد نفت 1933 در مجلس سخنرانی معروف خود را ایراد کرد چند روز بعد، در 14 بهمن گروه عظیمی از دانشجویان در مخالفت با قرارداد نفت 1933 و امتیاز بانک شاهی از دانشگاه تا میدان بهارستان راهپیمایی کردند.



Jamejamonline.ir

درین سالها فعالیتهای دانشجویی بین دو قطب خواستههای رفاهی - صنفی و خواستههای اجتماعی - سیاسی در نوسان بود ضمن اینکه اولیای دانشگاه هم نظر خوشی به این فعالیتهای نداشتند و نمیخواستند که دانشجویان تشکیلاتی داشته باشند چرا که وجود سازمان دانشجویی را اخلاقی در اداره دانشگاه می دانستند و از هر فرصتی استفاده می کردند تا به بهانه اینکه دخالت دانشجویان در امور سیاسی با درس و تحصیل ماینیت دارد از فعالیتهای فوق برنامه دانشجویان جلوگیری کنند. بالاخره در آغاز سال تحصیلی 1327-1328 دانشگاه تهران اعلام کرد که ازین پس فقط از دانشجویانی نامنویسی می شود که کتباً تعهد کنند که در فعالیتهای سیاسی دخالت نمی کنند. بسیاری از دانشجویان از ثبت نام خودداری کردند و اولیای دانشگاه هم دانشجویانی را که تعهدنامه را امضاء نکرده بودند به اخراج از دانشگاه تهدید کردند. در اثر این تهدیدات برخی تعهدنامه کذائی را امضاء کردند و برخی دیگر همچنان به مقاومت خود ادامه دادند و در نتیجه از دانشگاه اخراج هم شدند.

این مقاومت تا سوء قصد به شاه در 15 بهمن 1327 ادامه داشت و از آن پس در فضای خفقانی که برپا شد دانشجویان هم به امضای "تعهدنامه" ای که در عمل نتیجه ای نمی توانست داشته باشد تن دادند.

دربار و دولت کوشش داشتند که با استفاده از جو سیاسی بعد از 15 بهمن، خفقان و سرکوب را در جامعه مستقر سازند اما مقاومت شجاعانه اقلیت چند نفری مجلس پانزدهم (با استیضاح دولت در بهار 1328 و سپس با مخالفت با عقد قرارداد الحاقی نفت در تابستان 1328) به اتکای گروههای وسیعی از مردم کوچه و بازار از عملی شدن این نقشه جلوگیری کرد. با آغاز انتخابات مجلس شانزدهم (پائیز و زمستان 1328)، مبارزه برای تأمین آزادی انتخابات بالا گرفت و این همه جلوه هایی از آغاز فعالیتهایی بود که در اسفند 1329 به ملی شدن نفت انجامید.

دانشجویان نه تنها ازین صحنه ها غایب نبودند بلکه توانستند در دانشگاه نیز به تشکیلات خود حیات تازه ای ببخشند. از مهمترین رویدادهای آن ماهها، تشکیل "سازمان دانشجویان کوی دانشگاه تهران" است. کوی دانشگاه تهران در زمستان 1324 در امیرآباد افتتاح شده بود و در آن زمان (سال تحصیلی 1329-1328) 449 دانشجو در آن زندگی می کردند که برای اداره امور خود نمایندگانی انتخاب می کنند و سازمانی تشکیل می دهند (19 آذر 1328). این سازمان با موافقت مقامات دانشگاه تشکیل می شود که شرط کرده اند که سازمان صنفی باشد و در امور سیاسی دخالت نکند. در همین ایام، شورای دانشگاه هم ضوابطی برای تشکیل سازمان دانشجویی در دانشکده ها تصویب کرد و بر طبق این مقررات، در هر دانشکده انتخاب نمایندگان دانشجویان هر کلاس می بایست با حضور و زیر نظر نماینده دانشگاه صورت بگیرد. به این ترتیب انتخاباتی در دانشکده های مختلف انجام شد. در آن زمان منسجم ترین گروه سیاسی که در میان دانشجویان فعالیت داشت حزب توده بود و در نتیجه در غالب دانشکده ها فعالیتهای دانشجویی در دست و پا تحت تأثیر اعضا و یا هواداران این حزب بود.



یادمان نرود که این سالها، جنگ سرد دیگر بالا گرفته است و احزاب کمونیست در همه جا از سیاستها و شعارهای کمینترنی مسکو دنباله روی می کنند. در برداشت ایشان، آنچه اصالت دارد فعالیت حزب طبقه کارگر است و همه چیز باید در خدمت مصالح حزب باشد که خود در خدمت مصالح "میهن کارگران جهان" است. سازمانهای "دموکراتیک" و اتحادیه های صنفی و سندیکاها شخصیت مستقلی ندارند و برای این تشکیل شده اند که نقش "تسمه نقاله" را بازی کنند و خط مشی ها و مواضع و شعارهای حزبی را به میان اعضای خود، "توده ها"، ببرند و به عنوان یکی از "سازمانهای همگام و همراه" در خدمت حزب و مبارزاتش باشند. دنیای جنگ سرد، انشعاب و انشقاقی را در جنبش سندیکائی به وجود آورد و در هر زمینه دو گروه سندیکا به وجود آمد: سندیکاهایی که از بلوک شرق و مسکو و سیاستها و دیدگاههایش دفاع می کردند و همراه و همگام احزاب کمونیست بودند و سندیکاهای دیگری که خود را مدافع "دنیای آزاد" می دانستند. این جبهه بندی به سندیکالیسم دانشجویی هم سرایت کرد. اتحادیه بین المللی دانشجویان هم که نخست با شرکت سازمانهای دانشجویی کشورهای غربی تشکیل شده بود با انشعاب روبرو شد و این

اتحادیه که مرکزش در پراگ بود به خیل سازمانهای همگام و همراه احزاب کمونیست مسکوئی پیوست. در سپتامبر 1947 که این اتحادیه در پراگ تشکیل جلسه داده بود انور خامه ای که آن زمان از رهبران حزب توده بود به نمایندگی "دانشجویان آزادیخواه دانشگاه تهران" و به مأموریت "از طرف اتحادیه دانشجویان ایران" در این کنفرانس شرکت کرد. او در سخنرانی خود، پس از "رساندن سلام آتشین و برادرانه" اتحادیه دانشجویان ایران و شرحی درباره اوضاع ایران، از کنفرانس دو تقاضا می کند. اول اینکه "در روزنامه های خود اخبار مربوط به زندگی دانشجویان ایران را منعکس کنید". و دوم "فرستادن کمیسیون برای رسیدگی به وضع دانشجویان ایران و بررسی شرائط دموکراتیک در ایران". نامه مردم در شماره 26 شهریور 1326 خود "گزارش نماینده دانشجویان آزادیخواه ایران در شورای اتحادیه بین المللی دانشجویان" را چاپ کرده است و در اول مهر هم انور خامه ای گزارش کار خود را در همان روزنامه منتشر کرده است.

البته ما اطلاع درستی از آن "اتحادیه دانشجویان ایران" نداریم و نمی دانیم که چه کسانی و کی و کجا آن را به وجود آورده اند! اما می دانیم که در سال تحصیلی 29-1328، با بالا گرفتن مبارزات برای آزادی انتخابات و با طرح مسئله نفت، فضای سیاسی روز به روز حدت بیشتری می یافت و دانشجویان هم ازین میدان غایب نبودند. درین سال تحصیلی است که به دنبال انتخاب نمایندگان دانشجویان کوی دانشگاه و تشکیل سازمان ایشان، انتخابات مشابهی در دانشکده های مختلف انجام شد و در هریک ازین دانشکده ها هم سازمانی به وجود آمد. در 26 اردیبهشت 1329 هم نمایندگان این سازمانها گرد هم آمدند و سازمان واحدی را به نام "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" تأسیس کردند. این سازمان که گردانگان اصلی آن را دانشجویان عضو و یا هوادار حزب توده ایران تشکیل می دادند، در واقع نقش "تسمه نقاله" شعارها و سیاستهای حزب توده را در میان دانشجویان داشت. در آن ایام دیگر مسئله نفت به مسئله مرکزی سیاست ایران تبدیل شده بود و در انتخابات مجلس شانزدهم در تهران، کاندیداهای جبهه ملی در اعلانهای تبلیغاتی خود از سال 1329 به عنوان "سال شکست پیت نفتی" نام می بردند. مجلس شانزدهم به همت دکتر مصدق و جبهه ملی، پس از رد قرارداد الحاقی نفت، اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران را تصویب کرد و پنج روز بعد نیز این اصل به تصویب مجلس سنا رسید (29 اسفند 1329) و همانطور هم که می دانیم چند هفته ای بعد هم مصدق به روی کار آمد تا قانون ملی شدن نفت را به اجرا در آورد و می دانیم که حکومت او یالاخره در 28 مرداد 1332 با کودتای انگلیسی - آمریکائی سرنگوند. حزب توده از آغاز جنبش نفت به این مبارزه و به جبهه ملی اعتقاد نداشت و همواره، به این فعالیتها با شک و تردید و بی اعتمادی و مخالفت نگاه می کرد؛ دراول مخالف ملی شدن نفت در سراسر ایران بود سپس شعار الغای قرارداد نفت جنوب را مطرح کرد، سر آخر هم که دیگر جبهه ملی و احزاب و سازمانهای هوادار آن راه حل مسئله را ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران می دانند (آذر 1329) و افکار عمومی هم هر روز با شدت بیشتری ازین شعار پشتیبانی می کند، حزب توده از شعار "الغای قرارداد نفت جنوب" دفاع می کند و بعد هم فقط با ملی شدن نفت در جنوب موافقت کرد مبدا ملی شدن نفت شمال "به منافع برادر بزرگ"، شوروی، لطمه بزند.



حزب، سازمانهای هوادار و همگام و از جمله سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را به بسیج اعضا و هواداران خود برای دفاع ازین شعار و مخالفت با ملی شدن نفت وا می داشت. به این ترتیب در 22 آذر 1329 سازمان دانشجویان دانشگاه تهران میتینگی را برگزار کرد و خواستار "الغاء بدون قید و شرط امتیاز ننگین و ظالمانه نفت جنوب" شد. در قطعنامه این میتینگ می خوانیم که "ما دانشجویان حاضر در میتینگ 22 آذر ماه 1329 به اتفاق آراء موافقت کامل خود را با شعار ملی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران مبنی بر الغاء بدون قید و شرط امتیاز شرکت نفت جنوب اعلام می داریم...". ده روزی بعد (3 دی)، سازمان میتینگ دیگری ترتیب داد تا قطعنامه ای را به تصویب رساند که به عنوان نظر دانشجویان به هیئت رئیسه مجلس و به کمیسیون نفت تسلیم شود. این قطعنامه نیز الغای بدون قید و شرط کلیه قراردادهای شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار می شد! اما این شعار جبهه ملی که "صنعت نفت باید در سراسر ایران ملی شود" در میان دانشجویان هم هواداران و مدافعان بیشتر و بیشتری پیدا می کرد و مسئولان سازمان نمی توانستند به دانشجویان توضیح دهند که چرا باید از الغای قرارداد نفت جنوب دفاع کرد در حالی که همه جا از ملی کردن نفت در سراسر ایران صحبت می شود. ابوالحسن ضیاء ظریفی که در آن

زمان دبیر کل سازمان بود می نویسد که با وضعی سخت بحرانی روبرو شده بودیم "در بحثهای داغی که در دانشکده،

اتوبوس کوی دانشگاه، رستوران کوی و بالاخره مذاکرات دو جانبه با بعضی از دانشجویان ... و حتی بین هیئت دبیران سازمان نمی توانستیم خود را قانع کنیم که چرا ما نباید طرفدار ملی شدن نفت در سراسر کشور باشیم و چرا باید این سلاح در دست "پچه های جبهه ملی" باشد. ما در سازمان بعد از بحث های مفصل به این نتیجه رسیده بودیم که باید به نحوی عقیده اکثریت دانشجویان بیطرف را در نظر بگیریم والا در مبارزات صنفی شکست خواهیم خورد".

چند هفته ای بعد باز هم قرار می شود که سازمان میتینگ دیگری ترتیب دهد. بهمن ماه است. دبیر سازمان می نویسد که در شرایطی که ملت ملی شدن را می خواهد "من به عنوان دبیر کل سازمان صلاح نمی دانستم که سخنرانی کنم... منطقی نبود که قشر فهمیده و روشنفکر کشور /الغای قرارداد/ را طلب کند". دبیرسازمان جریان را با کمیته حزبی دانشگاه در میان می گذارد و قرار می شود که "موضوع در حضور دکتر کیانوری مطرح شود. در يك شب سرد زمستانی" مطرح می شود و کیانوری حرف های دبیر کل را می شنود و بعد هم دستور کمیته مرکزی را ابلاغ می کند که باید همچنان از الغای قرارداد نفت جنوب دفاع کرد. و وقتی هم دبیرکل سازمان می گوید پس کتباً بنویسید فریاد می زند که می خواهی از من مدرک بگیری؟ میتینگ در هفتم بهمن برگزار می شود و دبیرکل سازمان هم در سخنرانی خود الغای قرارداد نفت جنوب را خواستار می شود. دانشجویان هوادار جبهه ملی "فریاد می زدند نفت باید ملی شود" و دبیر کل در پاسخ می گوید "همه ما طرفدار ملی شدن نفت در سراسر کشور هستیم منتھی از نظر حقوقی باید قرارداد نفت اول لغو شود". همین حرف های نه سیخ بسوزد نه کباب هم موجب می شود که کمیته مرکزی توبیخنامه ای برای دبیرکل بفرستد. "و روحیه ام بکلی درهم ریخت".

سه چهار هفته بعد، در 17 اسفند، اصل ملی شدن نفت در کمیسیون نفت مجلس به تصویب می رسد. اما مخالفت حزب توده و سازمان های همگامش و از جمله سازمان دانشجویان دانشگاه تهران (که خود به اختصار آن را "س.د.د.ت." می نامیدند و ما سازمان "د. د. ت.") با ملی شدن نفت و جبهه ملی و مصدق همچنان ادامه پیدا کرد. مصدق هم که به حکومت رسید این سیاست مخالفت همچنان ادامه یافت و البته در رفتار و کردار "س.د.د.ت." هم تبلور می یافت.

البته از همان آغاز، در میان دانشجویان هم بسیار بودند کسانی که برای آزادی انتخابات و ملی شدن نفت از مصدق و جبهه ملی حمایت می کردند و فعالانه درین راه می کوشیدند .

- از چه زمانی و چگونه دانشجویان طرفدار مصدق بر فضای سیاسی دانشگاه چیره شدند؟

- از تجربه خودم می گویم. وقتی وارد دانشگاه شدم، در مهر 1330، دانشگاه تهران هنوز در دست دانشجویان طرفدار حزب توده بود. باید بگویم که سازمان دانشجویان دانشگاه تهران بیشتر میتینگ های خود را در صحن دانشگاه برگزار می کرد و همچنان که گفتم شورای دانشگاه هم مقرراتی برای انتخاب نمایندگان دانشجویان به تصویب رسانده بود و در برخی دانشکده ها، انتخاب نمایندگان هم با حضور مقامات دانشگاهی صورت می گرفت و همین نوعی "رسمیت" به سازمان می بخشید. سازمان از زمستان 1329 هم هفته نامه ای انتشار می داد که چهار شماره نخست آن با استفاده از امتیاز "خورشید صلح" که به یکی از هواداران حزب توده تعلق داشت منتشر شد تا اینکه یکی از دانشجویان امتیاز روزنامه ای را به نام "دانشجو" گرفت و از 25 بهمن 1329 این روزنامه بود که هر چهارشنبه به عنوان ارگان سازمان، منتشر و در بین دانشجویان توزیع می شد. علاوه براین دانشجویان غیر توده ای متشکل هم نبودند و معدودی هم که تشکلی داشتند یا به "سیاست" کاری نداشتند (مثل انجمن دانشجویان اسلامی هوادار مهندس بازرگان که بیشتر در دانشکده فنی بودند) و یا در سطح دانشگاه چندان وزنه ای نبودند (مثل دانشجویان پان ایرانیست و یا اعضای حزب ایران). بنابراین س.د.د.ت. یک تاز میدان بود. پس در آن زمان که من وارد دانشگاه شدم نیروی غیر توده ای حضور تعیین کننده ای در دانشگاه نداشت. ماه های نخست حکومت مصدق بود و از همان آغاز سازمان هم به تبعیت از سیاست حزب توده از هر فرصتی استفاده می کرد تا سرکوبگری، سازشکاری و عوامفریبی مصدق را بیشتر افشاء کند و از ماهیت "ضدملی" حکومت او پرده بردارد. این سیاست در آبان ماه 1330 که مصدق برای دفاع از ملی شدن نفت به شورای امنیت سازمان ملل رفته بود و هر نوع اغتشاش و ناآرامی در ایران آن هم در دانشگاه تهران می توانست بهانه ای به مخالفان داخلی و خارجی ملی شدن بدهد و به زیان ملت ایران بهره برداری شود به اوج خود رسید؛ مصدق در رأس هیئتی به شورای امنیت در نیویورک رفته بود (14 مهر) و هنوز در آمریکا بود که در هفتم آبان، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران "برای همدردی با مبارزان ضداستعمار مصر" اعلام تظاهرات کرد. وزارت کشور به برگزار کنندگان اطلاع داد که می توانند تظاهرات خود را در میدان فوزیه برپا دارند. سازمان به تبعیت از دستور کمیته مرکزی حزب توده به حرف مقامات گوش نداد و اعلام کرد که از دانشگاه تا بهارستان راهپیمائی خواهد کرد و میتینگ را در میدان بهارستان برگزار می کند. انجام این تظاهرات به درگیرها و زد و خورد هایی با قوای انتظامی در خیابانها منجر شد.

قندچی

بزرگ فیا

شریعت رضوی



xalxat.com

روز بعد جریان حبس اعضای شورای دانشگاه تهران پیش آمد. دانشگاه از اول سال تحصیلی جدید شهریه دانشجویان پزشکی را بالا برده بود و این تصمیم با مخالفت دانشجویان پزشکی روبرو شده بود و حتی عده ای که حاضر به پرداخت شهریه جدید نبودند نامنوبسی نکرده بودند. اکنون، پس از مذاکرات زیاد، قرار بود که شورای دانشگاه در جلسه چهارشنبه 8 آذر خود به درخواست دانشجویان پزشکی برای لغو شهریه جدید رسیدگی کند. آن وقتها شورای دانشگاه در نزدیکی بهارستان، در ساختمان دانشسرای عالی که بعدها محل مؤسسه تحقیقات

اجتماعی شد تشکیل جلسه می داد. شورا در حال بحث و مذاکره بود که ناگهان عده ای از دانشجویان عضو س.د.ت. به اتاق شورا ریختند و اعلام کردند که تا زمانی که شورا تصمیمی درباره شهریه دانشجویان نگیرد به کسی اجازه خروج از اتاق را نخواهند داد. و سپس از اتاق بیرون آمدند و در را به روی اعضای شورای دانشگاه قفل کردند! حبس اعضای شورا تا اواخر بعد از ظهر به طول کشید. از این حادثه بیسابقه مخالفان مصدق در مجلس و مطبوعات به شدت بهره برداری کردند. جمال امامی، در مجلس گفت که مصدق بیعرضه است و نمی تواند مملکت را اداره کند. چند روزی هم مقامات دانشگاه به بهانه عدم امنیت دانشگاه را تعطیل کردند و رئیس دانشگاه خواستار تشکیل گارد انتظامی برای حفظ امنیت در دانشگاه شد! در میان دانشجویان، محاصره و حبس اعضای شورای دانشگاه واکنشی بسیار منفی برانگیخت.

همة این "حادثه آفرینیها" بیش از پیش به انزوای س.د.ت. در میان دانشجویان منجر می شد و گسترش جنبش ملی شدن نفت هم بر عمق این انزوا می افزود. من در دانشکده حقوق بودم. انتخابات نمایندگان کلاس ما به زورآمایی بزرگی تبدیل شد. کلاس ما از پانصد نفر بیشتر دانشجو داشت. بسیاری کمتر به کلاس می آمدند اما روز انتخابات چنان بسیجی شده بود که بسیاری آمده بودند. اگر درست یادم باشد می بایست دو نماینده انتخاب شود. توده ایها دو نفر را کاندیدا کرده بودند و مصدقیها هم دو نفر را. یکی دو تا کاندیدای منفرد هم بود. انتخابات بدون حضور نماینده دانشکده و در محیطی برانگیخته و انفجارآمیز انجام شد. قرائت آراء داشت تمام می شد و معلوم بود که کاندیداهای س.د.ت. انتخابات را برده اند شاید با اختلاف نه چندان چشمگیری، 20-15 درصد. در هر حال چند تنی از هواداران کاندیداهای مصدقی ریختند و پیش از اینکه نتایج رسمی انتخابات اعلام شود، با زد و خورد صندوق آراء را متلاشی کردند! چندان صحنه افتخارآمیزی نبود! معلوم هم نبود که اگر طرف مقابل باخته بود چه رفتاری می کرد؟

س.د.ت. زائده ای بود از حزب توده و هیچ شخصیت مستقلی نداشت و همکاری با آن همکاری و همراهی با حزب توده بود. در نتیجه دانشجویان غیر توده ای به فکر ایجاد سازمان دانشجویی خود افتادند، مخصوصاً که در انتخابات بعضی از دانشکده های دانشگاه تهران (پزشکی و فنی و بعضی کلاسهای دانشکده حقوق) و هنرسرای عالی اکثریت هم آورده بودند.

اما نقطه عطف در تغییر وضع دانشگاه با انتشار اوراق قرضه ملی پیش آمد. قطع عواید نفتی، وضع اقتصادی را با مشکلاتی روبرو کرده بود و دولت مصدق هم تصمیم به انتشار اوراق قرضه ملی گرفته بود. مصدق، در بازگشت از شورای امنیت در پیامی رادیویی انتشار اوراق قرضه را به اطلاع عموم رساند (30 آذر 1330) و همه را به خرید اوراق قرضه ملی دعوت کرد. مخالفان ملی شدن نفت و از جمله حزب توده خرید اوراق قرضه ملی را تحریم کردند. در این موقع، دانشجویان طرفدار نهضت ملی برای نخستین بار همة دانشجویان و دانش آموزان را دعوت به يك راهپیمایی کردند تا از دانشگاه تهران به راه بیفتند و به بانک ملی در خیابان فردوسی بروند و اوراق قرضه ملی بخرند. تاریخ دقیق آن روز را فراموش کرده ام فکر می کنم اواسط دی ماه بود. علاوه بر دانشجویان و دانش آموزان، جمعیت عظیمی از گروههای مختلف اجتماعی هم ازین دعوت استقبال کردند. راهپیمایی باشکوه و عظمت فراوان برگزار شد. در آن روز مبالغ زیادی قرضه ملی به فروش رفت و نشان هم داده شد که دانشگاه در دست توده ایها نیست.

در آن زمان بجز تشکل طرفداران حزب توده، "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران"، سایر جریانهای دانشجویی سازمانیافته و متشکل بودند؟



- همانطور که گفتیم از سال 1330 و با قدرت گرفتن نهضت ملی شدن نفت، طرفداران حزب توده به تدریج در دانشگاه تضعیف شدند و گرایشهای طرفدار مصدق قدرت گرفتند. در سال تحصیلی 31-1330 عده ای از دانشجویان طرفدار مصدق روزنامه ای منتشر کردند به اسم "دانشجویان ایران" که گردانندگان اصلی آن از دانشجویان دانشکده پزشکی هوادار یا عضو حزب زحمتکشان ایران - نیروی سوم بودند. روزنامه هفته ای يك بار منتشر می شد در چهار یا شش صفحه. این فعالیتها در سال تحصیلی بعد هم ادامه یافت.

من در اواسط پائیز 31 با چند نفر از دانشجویان دانشکده پزشکی آشنا شدم که از آن جمله امیر پیشداد بود و به وسیله او همکاری با این نشریه را شروع کردم و بعد از مدتی دیگر از همکاران ثابت و مثلاً از اعضای هیئت تحریریه آن شدم. آخرین شماره نشریه در 30 تیر 1332 و به مناسبت یکمین سالگرد قیام 30 تیر منتشر شد. برای اولین بار روزنامه دو رنگ چاپ می شد و در صفحه اول آن هم طرحی از بهمن محصل چاپ شده بود برای مجسمه ای به یادبود شهیدان 30 تیر. از همکاران این نشریه، آنهایی که من شناختم و نامشان را هم به یاد دارم علاوه بر امیر پیشداد، احمد دیباج بود که در آن موقع سال آخر پزشکی بود و امیر هوشنگ سعادت بود که

او هم دانشجوی پزشکی بود و بیشتر سرمقاله ها را می نوشت و بعد هم مسلم بهادری که او هم دانشجوی پزشکی بود. مدیر روزنامه س. فروزش بود که او هم از دانشجویان پزشکی بود که در این سال فارغ التحصیل شد و به این مناسبت در شماره های آخر نام احمد دیباج به عنوان مدیر می آمد. در زمستان 1331 چندین و چند بار جلسات هیئت تحریریه جمعه ها صبح در خانه احمدعلی رجائی تشکیل می شد که آن زمان دانشجوی حقوق بود. البته دیگرانی هم بودند که من نام آنها را به یاد نمی آورم.

در این سال در انتخابات نمایندگان دانشجویان کلاسهای مختلف بسیاری از دانشکده ها، طرفداران مصدق که اکثریتشان را نیروی سومیه و هواداران شان تشکیل می دادند پیروز شده بودند و در فکر تشکیل سازمان دانشجویی مستقلی بودند. محور این فعالیتها همان روزنامه "دانشجویان ایران" بود. این روزنامه هفتگی که در مجموع پنجاه و چند شماره ای منتشر شد از شماره 40 (مورخ 24 فروردین 1332) به روزنامه ارگان سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران تبدیل شد.

باید گفت که در سال تحصیلی 32-31، در هنرسرایعالی (که بعد ها به "پلی تکنیک" تبدیل شد) و در دانشکده های مختلف دانشگاه تهران، دانشجویان هوادار مصدق در انتخابات دانشجویی، در بسیاری کلاسها اکثریت آراء را به دست آوردند و در 22 اسفند 1331، به پیشنهاد سازمان دانشجویان هنرسرایعالی، نمایندگان منتخب دانشجویان دانشکده های مختلف دانشگاه تهران به همراه نمایندگان دانشجویان هنرسرایعالی در هنر سرا جلسه کردند تا "سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران" را تشکیل دهند و نخستین هیئت اجرائیه آن را انتخاب کنند. این هیئت اجرائیه از 5 نفر تشکیل می شد: هوشنگ ستوده، نماینده دانشکده حقوق، دبیر و سخنگو؛ اکبر امامی، نماینده دانشکده داروسازی، دبیر تبلیغات؛ امیر بهمن، نماینده هنرسرایعالی، دبیر مالی؛ حسین شریفی، نماینده دانشکده علوم، منشی سازمان؛ طالقانی، نماینده دانشکده علوم، دبیر انتشارات. در همین جلسه عده ای هم برای تدوین اساسنامه سازمان انتخاب شدند.

بدین ترتیب بود که ما دانشجویان مصدقی که حول این نشریه فعالیت را شروع کرده بودیم به تدریج تا سال 1332 به قدرت حاکم در دانشگاه تبدیل شدیم. حالا هم تشکیلی به نام سازمان صنفی دانشجویان ایران شکل گرفته بود که همه هواداران مصدق را در بر می گرفت؛ از حزب ایران و پان ایرانیستها گرفته تا حزب زحمتکشان نیروی سوم که قویترین و منسجم ترین نیروهای طرفدار مصدق بود. دیگر طرفداران حزب توده قادر نبودند، هر وقت که بخواهند دعوت به تظاهرات کنند و علیه حکومت مصدق حادثه آفرینی کنند.

پس می شود گفت که تغییر توازن قوای دانشجویی در دانشگاه به تدریج، طی دو سال، به سرانجام رسید؟ بنابرین در 16 آذر 32، یعنی دو ماه بعد از کودتا، حرکت اعتراضی دانشجویان توسط طرفداران مصدق سازماندهی شده بود؟ سه نفری که به قتل رسیدند جزو طرفداران چه گراشی بودند؟

- قندچی و شریعت رضوی از هواداران مصدق بودند. و بزرگ نیا از هواداران حزب توده. اگر اشتباه نکنم می گفتند که قندچی از بچه های نیروی سوم است.

امروز پس ازین همه سال، و تجربه های بسیاری که پشت سر دارید به چه جمع بندی در مورد جنبش دانشجویی ایران رسیده اید

- برای یافتن پاسخی به این پرسش و رسیدن به یک جمع بندی، نخست باید خصوصیتهاى جنبش دانشجویی را یادآور شد. به عنوان يك جنبش اجتماعی، جنبش دانشجویی در همه جا از چند ویژگی عام برخوردار است.

اولاً جنبش دانشجویی جنبشی است ترکیب شده از جوانان: بخش بزرگ دانشجویان از جوانسالانند یعنی حدود بیست - بیست و پنجسالی بیشتر ندارند. جوانان رفتار و کردار دیگری دارند. چیزهای تازه و نو را زودتر می پذیرند و به سنتها و رفتار موجود در جامعه با شک و تردید بیشتر نگاه می کنند. نوجوئی و نوجوانی و نوجوانی در میان جوانان بیشتر و گسترده تر است. به خلاف پیران و سالخوردگان، جوانان خواستار تغییر در وضع موجودند. این رفتار کلی و عمومی



جوانان در همه جا و در همه زمان است. در جوامعی با جمعیتی جوان چون ایران، روند نوپذیری و کهنه گریزی قویتر و سریع تر است.

ثانیاً جنبش دانشجویی از جوانانی تشکیل شده که به کار تحصیل علم و تخصص در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی مشغولند. و این تحصیل خصلتی دوگانه دارد: هم تربیت "کادر" است برای نظام اجتماعی موجود و هم فراگرفتن علم است که خواه و ناخواه همراه است با شک و تردید و به پرسش گرفتن دانسته ها و خوانده ها. این خصلت متضاد ریشه در طبیعت نهاد دانشگاهی دارد. دانشگاه هم پرورشگاه معترضان و سنت شکنان و انقلابیان است و هم کارخانه "آدمسازی" نظام حاکم.

ثالثاً دانشجویان همگی از نظر طبقاتی منشأ واحدی ندارند و از لایه ها و "افشار" و طبقات مختلف اجتماعی برخاسته اند. به این جهت است که من به دانشجویان به عنوان يك گروه فرا - طبقاتی نگاه می کنم. جنبش دانشجویی از نوع جنبشهای فرا - طبقاتی است مثل جنبشهای زنان و یا جوانان. جنبشهایی که وضعیت و خصائص و خواستهای آنها را نمی توان فقط با تحلیل طبقاتی معمول و متداول توضیح داد و برای فهم درست آنها باید به این خصلت فراطبقاتی آنها توجه داشت و به تحلیل فراطبقاتی دست زد.

رابعاً جوانان و خاصه دانشجویان در برهه ای از عمر خود هستند که هنوز "جذب" روابط و مناسبات و تعهدات اجتماعی موجود و مستقر نشده اند. هنوز خود خانواده ای تشکیل نداده اند، در برابر خانواده خود هم بیش از بیش آزادی عمل دارند، شغل و تعهدات شغلی ندارند و به عبارت دیگر و در يك کلام، هنوز در نظم اجتماعی مستقر محل ثابت و مسئولیت پابرجایی پیدا نکرده اند. البته که این وضعی گذرا و ناپایدار است و در پایان سالهای تحصیل پایان می گیرد؛ درین سالها، دیگر دانشجو "وارد اجتماع می شود"، اما در آن سالهای دانشجویی در فاصله از نظم موجود زندگی می کند و همین خود رفتار و کردار او را از استقلال عمل بیشتری نسبت به وضع موجود برخوردار می کند. دانشجو بیشتر و بهتر و زودتر ضرورت تغییر را می بیند و درك می کند و با صمیمیت و شور و شوق تحت تأثیر راه حلهای قاطعانه و سریع و رادیکالتر قرار می گیرد. این رفتار و کردار سیاسی دائمی نیست و این نوع پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی با پایان گرفتن دوران تحصیل و "واردشدن به اجتماع" آهسته آهسته از میان می رود و تندی و بیتابی سالهای جوانی را به کندی و تأمل سالهای "جافتادگی" تبدیل می کند.



بالاخره به دو نکته دیگر هم باید توجه داشت. اول این که همچنان که دوست صاحب نظری توجه داد باید فراموش نکرد که جوانان و خاصه دانشجویان در جامعه معمولاً از "پیشداوری مثبتی" برخوردار هستند. جامعه، دانشگاه و دانشجو را از نشانه های ترقی و پیشرفت می داند و دانشجویان را مبشران بهبودی فردای خود می بیند. همین تصور در میان دانشجویان هم هست که به نوعی "احساس وظیفه و مسئولیت" می کنند و بر عهده خود می بینند که از مسائل سیاسی و اجتماعی بحث و گفتگو کنند و در امور سیاسی و اجتماعی شرکت کنند

نکته دیگر اینکه نباید فراموش کرد که زندگی دانشجویی عمری کوتاه دارد و چندان تداومی ندارد. هر ساله عده ای از دانشجویان دانشگاه را تمام می کنند و عده ای دیگر دانشگاه را شروع می کنند. دانشجویان همیشه هستند اما همان دانشجویان نیستند. دانشجویان سابق دیگر دانشجو نیستند و "فارغ التحصیلان" دیگر نه دانشجو و کلاس و درس و معلم و نمره و امتحان را می شناسند و نه رفتار و کردار دانشجویان را دارند. حتی دانشجویان سال آخر و یا دانشجویان فوق لیسانس هم دیگر رفتار سابق خود را فراموش می کنند.

جنبشی که به این سرعت ترکیب خود را تغییر می دهد می تواند فراموشکار هم باشد. اصلاً "استراتژی های دراز مدت" به سختی با طبیعت چنین جنبشی جور می آید. که امروز کاری کنیم که پس فردا نتیجه بدهد چرا که پس فردا دیگر کسی از امروزها نمانده است.

دانشجویان می توانند نقش بسیار مهمی در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی بازی کنند اما این نقش مهم هم با توجه به مشخصات عمومی دانشجویان به عنوان يك گروه اجتماعی فراطبقاتی انجام می شود و هم با توجه به این واقعیت که زندگی دانشجویی عمری کوتاه دارد و چندان تداومی ندارد. شاید تنها راه حل چنین مشکلی به وجود آمدن يك حرکت سندیکایی دانشجویی مستقل و منسجم باشد که هم به مسائل دانشجو در دانشگاه بپردازد و هم به مسائل دانشجویان در جامعه. اما ایجاد تشکلهای سندیکایی مستقل در دیکتاتوری و استبداد ممکن نیست و به همین مناسبت هم در جوامعی چون ایران جنبش دانشجویی حرکتی تناوبی دارد و با دورانیهای سکون و فوران همراه است. در چنین شرایطی سالروزها و بزرگداشتها و یادها نقش بزرگی در زنده نگهداشتن آرمانهای همیشگی چنین جنبشهایی می تواند داشته باشد. و این همان نقشی است که "شانزده آذر" در جنبش دانشجویی ایران بازی کرده است و می کند: مظهری فراموشی ناپذیر از مبارزه دانشجویان ایران با استبداد و برای استقلال و آزادی!

- با صحبت هایی که می کنید، آیا در آن دوره به نظر شما جنبش دانشجویی می توانست نوع دیگری حرکت کند؟

- اگر دانشجویان سندیکای مستقلی داشتند شاید. اما ما در آن دوره به دو گروه تقسیم شده بودیم: آنها که از هر بهانه ای استفاده می کردند که مخالفت با حکومت مصدق و جنبش ملی شدن نفت را دامن بزنند و ما که در آن زمان حیاتی ترین مسئله را تقویت مبارزه حکومت ملی می دانستیم. جنبش دانشجویی در آن سالها خصلتی صد در صد سیاسی داشت؛ به این معنی که ما طرفداران جنبش ملی کردن نفت بودیم و آنها مخالفان این جنبش. برای آنها همه چیز بهانه ای بود برای افشای دشمنان "طبقه کارگر" و مخالفان "اردوگاه کار" و مخاصمان "جبهه صلح و سوسیالیسم". پس از طرح مسائل صنفی و رفاهی دانشجویان هم بهانه ای می ساختند در خدمت آن هدفهای دیگر. برای ما هم همه چیز تحت الشعاع ضروریات جنبش ملی کردن نفت قرار می گرفت؛ در وضعی بحرانی و حساس هستیم و از هزار سو، از داخل

و خارج، هزار جور تحريك و توطئه و كارشكنى و كلوخ اندازى جنبش را تهديد مى كند.. پس بايد هشیاری به خرج داد و بىخود آلت فعل نشد و خاصه عمده و اصلی را فدای جزئی و فرعى نكرد!

پس هم ما و هم رقیبان ما اولويت را به مبارزه سياسى مى داديم. و همین باعث مى شد كه حرکات جنبش دانشجویی چنان مشخصاتی را پیدا كند كه پیدا كرد.

سؤال ديگرم اين است كه پس از 16 آذر كه گفتيد دانشگاه برای مدتی تعطیل شد، با باز شدن دانشگاه چه فضائی حاكم بود؟ آیا همین نیروهائی كه نام بردید دوباره شروع به فعالیت كردند یا مبارزه افت پیدا كرد؟

- فضای حاكم در دانشگاه كم كم همان فضای حاكم بر جامعه مى شد؛ سرخوردگی بر امیدها سایه مى انداخت و جنبش دانشجویی هم به دوران دیگری از خمودی و سكوت نزدیک مى شد. این میان هر ساله "شانزده آذر" دوباره زنده مى شد و همه چیز را به پاها مى آورد. در 16 آذر، دانشجویان در سراسر دانشگاه فنی جمع مى شدند و یاد یاران كشته را زنده مى كردند. مأموران هم مى ریختند و جمع را متفرق مى كردند وعده ای را هم دستگیر مى كردند. درست نمى دانم از چه سالی بود كه جنبش دانشجویی شانزده آذر را "روز دانشجو" اعلام كرد. به احتمال قریب به یقین مى بایست از 16 آذر 1339 باشد. درین روز است كه دومین تظاهرات علنی پس از سال 32 در دانشگاه تهران در بزرگداشت و به یادبود كشتگان آذر 32 به ابتكار و سازماندهی دانشجویان هوادار جبهه ملی برگزار مى شود. تمامی كلاسهای درس در دانشگاه تهران و در پلی تكنيك تعطیل مى شود و پنج شش هزار دانشجویی كه در دانشگاه تهران جمع شده اند از حدود ساعت ده صبح به راهپیمائی در داخل محوطه دانشگاه مى پردازند. سه باری دانشگاه را دور مى زنند و سپس در برابر دانشكده حقوق مى ایستند. زنده یاد پروانه اسکندری، دانشجوی ادبیات (كه بعدها با داریوش فروهر زناشویی كرد) اعلام برنامه مى كند و پس از او، جمال اسکویی، دانشجوی حقوق، سخنرانی مى كند. میتینگ آن روز پرشكوه نیم ساعت بعد ازظهر به پایان مى رسد. يكماهی بعد هم در لندن با اعلام يك دقیقه سكوت به یاد كشتگان 16 آذر است كه كنگره كنفدراسیون كار خود را شروع مى كند. از آن پس و علیرغم جو خفقان و سرکوب در ایران، هرساله دانشجویان روز دانشجو را با تعطیل كلاسها گرامی مى داشتند. این چنین بود كه بزرگداشت 16 آذر به لحظه فریاد و اعتراض وجدان آزادیخواه و ترقی طلب دانشجویان تبدیل شد

با این تجربیاتی كه از جنبش دانشجویان در گذشته دارید نقاط ضعف و قوت جنبش كنونی دانشجویان را در كجا مى بینید؟

- همه این مشخصاتی كه گفتیم "دانشجویان" را در جامعه به نوعی "میزان الحرارة فرهنگی - اجتماعی - سیاسی" تبدیل مى كنند. ناآرامی دانشگاه، حكایت از ناآرامی جامعه مى كند و به عبارت دیگر نارضایتی كه در دانشگاه بیان مى شود نشانه ای از نارضایتی وسیعتری است كه جامعه را گرفته است. به همین مناسبت است كه در بسیاری از جوامع، چه درین سوی دنیا و چه در آن سو، دانشجویان آغازگر بسیاری از جنبشهای اعتراضی بوده اند. آنجا كه دانشجویان از قدرت سیاسی فاصله مى گیرند و به آنچه مى گذرد با بی اعتنائی و بیعلاقگی و اگر نه با مخالفت نگاه مى كنند با نظام حكومتی روبرو هستیم كه در انزوا و جدایی از جامعه زندگی مى كند یعنی كه با بحرانی سخت روبرو است. چنین وضعی را در سراسر سالهای پس از 28 مرداد در ایران تجربه كردیم. يادتان هست كه هر ساله رسیدن روزهای آغاز آذر چه رعشه ای بر اندام حكومتيان مى انداخت؟ انزوای آن حكومت را مى بایست در آن هراس دید كه همچنان دوام و قوام داشت و در نخستین فرصت شراره ای مى شد برای شعله ور ساختن اعتراض عمومی.

پس، انزوای حاكمان را مى توان در تداوم جنبش دانشجویی دید. هرچند كه شرایط خفقان و سرکوب و عدم دموکراسی در جامعه، این تداوم را با نوعی "تناوب" همراه مى كند: به همین علت است كه در جوامعی استبدادی از نوع جامعه ما، جنبش دانشجویی تداوم خود را در نوعی فراز و فرود زندگی مى كند بی آنكه هرگز از میان برود. با اوج سرکوب، جنبش فرو كش مى كند تا در اولین فرصت بار دیگر اوجی دیگر را جست و جو كند. تداوم این تنشهای دانشجویی حكایت از وجود تنشهای ژرف اجتماعی - سیاسی در جامعه مى كند. در جمهوری اسلامی نیز همین قاعده عمومی صدق مى كند: هم آن "خاموشی" دهه 60 و هم فریادهای شادی و خشم سالهای اخیر نشانه دیگری از بحران جمهوری اسلامی است (اینكه اکنون با سرکوب اسلامی شاهد "خاموشی" دیگری شده ایم يانه مسئله جداگانه ای است كه از بحث ما بیرون است).

پس و در هر حال، جنبش دانشجویی همچنان و با وجود افت و خیزهای معمول در چنین جنبشهای اجتماعی، دوام خواهد داشت. اما آیا چنین جنبشی مى تواند جانشین احزاب و سازمانهای سیاسی شود و نقش آنها را بازی كند؟ آیا مى تواند بستر پیدایش يك نهضت سندیکایی دانشجویی شود؟ پاسخ این هر دو سؤال به بحث بیشتری احتیاج دارد.

در تاریخ سندیکالیسم جهانی، سندیکالیستهای بوده اند كه عقیده داشته اند كه سندیکاها مى توانند جانشین احزاب سیاسی شوند و نقش آنها را بازی كنند و یا اینکه مى بایست تبدیل به بلندگوی تبلیغی این یا آن حزب یا دسته سیاسی شوند. و در این راه هم كوششهایی کرده اند. اما چنین تجربیاتی همه جا با شكست روبرو بوده است. درست است كه برای طرح درست مسائل صنفی، سندیکا الزاماً مى باید به مسائل سیاسی هم بپردازد اما در هر حال هیچگاه سندیکا نباید نه استقلال خود را از سازمانهای سیاسی از دست بدهد و نه تفاوت اساسی خود با سازمانهای سیاسی و احزاب را فراموش كند.



در شرایط خفقان و ضد دموکراتیک جوامعی چون جامعه دیروز و امروز ما، سندیکا چه می تواند بکند؟ برای ماندن و تحمل شدن، سندیکا می باید فقط از مسائل صنفی، آنهم حداکثر در حد مسائل رفاهی، حرف بزند که آنهم برای حکومت ارضاء کننده نیست چرا که به نظر حاکمان سندیکا می باید در تأیید سیاستهای دولت و رژیم هم هیچ غفلتی نکند: درین راهپیمایی و آن مراسم شرکت جوید و این را محکوم کند و آن دیگری را حمد و ثنا بگوید. پس تا زمانی که جامعه در شرایط دموکراتیکی نیست، دانشجویان هم نمی توانند سندیکاهای واقعی خود را تشکیل دهند و از ابزار تشکیلاتی مستقل خود برخوردار شوند. به همین مناسبت هم، همچنانکه گفتیم، در جوامعی چون ایران، جنبش دانشجویی با دورانهای سکون و فوران همراه است. در چنین شرایطی آنچه می ماند همان تنشهای پرفراز و فرود صادفانه است. و چشم طمع احزاب به بهره برداری از آن. احزاب با تکیه بر جنبش دانشجویی و بهره گیری از التهابات آن، می کوشند که ناتوانیهای خود و خطاهای خود را در پرده نگهدارند. و اینهم فاجعه دیگری است.

بالاخره خوب است که یادمان نرود که "دانشجوی خط امام" هم دانشجو بود. یادتان هست آن فریادهای "دانشجوی خط امام افشاء کن، افشاء کن!". دانشجویی که "افشاء" می کند، "لو می دهد"، یعنی که دارد به عضویت "ارتش سی میلیونی امام" در می آید تا بر بستر خبرچینی و تفتیش عقاید و شلاق و شکنجه و اعدام رقصی شادمانه کند! می بینید که . واقعیت پیچیده تر از تصورات ماست!

جنبش دانشجویی در شرایط مشکلی است. نباید نقش خود را فراموش کند که در آن اختناق و سرکوب، هم مبشر آزادی باشد و هم مدافع تغییر. به اصول و ارزشها دلبسته بماند و نه به افراد و اشخاص. عمل را مهم بداند و نه حرف را. دانشگاه را کانون شک و بحث بخواهد نه خانه جزم و یقین که دانشگاه فرهنگ بی "مرجع تقلید" است. امام جمعه بر نمی دارد. که کشتگاه شک است و شک یعنی اعتراض.

از پاسخ به آن پرسشها دور افتادیم؟ نه خیلی! ضعف جنبش دانشجویی از زمانی آغاز می شود که به "آلت فعل" دار و دسته های سیاسی بدل شود و قوت جنبش دانشجویی تا زمانی است که در آن "کشتگاه شک و اعتراض" بماند.

به همین مناسبت هم در جوامعی چون ایران و با آن خصلت تناوبی جنبش دانشجویی، سالروزها و بزرگداشتها و یادها نقش بزرگی در زنده نگهداشتن آرمانهای همیشگی می تواند داشته باشد. و این همان نقشی است که "شانزده آذر" در جنبش دانشجویی ایران بازی کرده است و می کند: تجسم تداوم "حافظه جمعی" جامعه دانشگاهی و مظهری فراموشی ناپذیر از مبارزه دانشجویان ایران با استبداد و برای استقلال و آزادی!

(پاریس، آذر 1381)



"ویژه نامه ناصر پاکدامن" در اینجا

